

ابعاد فساد از دیدگاه خواجه نظام الملک توسی

محمد رضا حاج بابایی*

استادیار دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی

محمود شهبندی

دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشکده فلسفه دانشگاه ملی تاجیکستان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۱۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۵/۱۷)

چکیده:

مسئله‌ی فساد از دیدگاه خواجه نظام الملک توسی، وزیر مقتدر ملک‌شاه سلجوقی موضوع مورد بررسی این مقاله است. خواجه نظام الملک در کتاب سیاست‌نامه، دیدگاه‌های خود را در خصوص ساختار حکومتی مطلوب بیان و مشکلات موجود در ساختار سیاسی و اداری سلجوقیان را بازگو می‌کند. بر اساس دیدگاه خواجه نظام الملک در کتاب سیاست‌نامه، موضوع فساد در چهار سرفصل فساد سیاسی، اداری، دینی و اجتماعی بررسی می‌شود و در هر سرفصل، عوامل ایجاد فساد بیان می‌شود.

واژگان کلیدی:

خواجه نظام الملک، سیاست‌نامه، فساد، دین، سیاست، حکومت، سلجوقیان

مقدمه

کتاب سیاستنامه خواجه نظام‌الملک توسی، از مهم‌ترین منابع شناخت ساختار سیاسی و اجتماعی ایران قرن پنجم هجری به شمار می‌آید. خواجه نظام‌الملک این کتاب را زمانی نوشت که دیگر چندان قدرت و نفوذ سیاسی نداشت و مخالفان او توانسته بودند میان خواجه و سلطان ملک شاه اختلاف و کدورت ایجاد کنند. سیاست‌نامه با آن که در ظاهر نوعی روش‌نامه سیاسی - اداری است؛ به گونه‌ای غیرمستقیم و گاهی مستقیم، بیانگر کاستی‌های موجود در نظام سیاسی آن روزگاران و حکومت سلجوقیان نیز هست.

خواجه نظام‌الملک در دوره وزارت خود سعی فراوان کرد تا ساختاری اداری و متناسب با عظمت امپراتوری سلجوقی طراحی کند؛ هر چند خاستگاه قبیله‌ای ترکان سلجوقی چندان پذیرای قواعد خشک و نظام‌مند نبود و در حقیقت نوعی حاکمیت ملوک‌الطوایفی در عصر سلجوقی وجود داشت که این امر با تمرکز قدرت ناسازگاری داشت.

پادشاه به عنوان حاکم مطلق دولت به طور کامل مورد پذیرش رهبران ترک قرار نگرفت؛ چرا که آنها امپراتوری را ملک طلق کل اعضای خانواده به حساب می‌آوردند. این مفهوم قبیله‌ای که در واقع نوعی اتحادیه سست به حساب می‌آمد؛ در سرتاسر عهد سلجوقیان به وسیله‌ی اعضای مختلف خاندان سلجوقی زنده نگه داشته شد و ایالات به اعضای کوچک‌تر خانواده واگذار شد (کلوزنر، ۱۳۶۳، ۲۰-۱۹). خواجه نظام‌الملک فساد را در ابعاد گوناگون مدیریتی جامعه مطرح می‌کند. از دیدگاه خواجه، شخص شاه، وزیر، کارگزاران حکومتی، نظامیان و قضایان، همگی در فساد موجود در جامعه نقش دارند.

با بررسی کتاب سیاستنامه می‌توان فساد را در چهار حوزه‌ی سیاسی، اداری، دینی و اجتماعی بررسی کرد:

الف. فساد سیاسی

بیش‌ترین حجم کتاب سیاستنامه به این حوزه تعلق دارد و اساساً کتاب برای بهبود بخشیدن به اوضاع این حوزه نوشته شده است. خواجه فساد سیاسی را منبعث از عوامل متعدّد می‌داند:

۱- شخص شاه

خواجه نظام‌الملک برای شاه، نقشی ویژه قائل است و اعتقاد دارد بخشی عمده از فساد موجود در جامعه به واسطه شخص شاه و غفلت وی پدید می‌آید. شخص پادشاه و شیوه حکومت‌داری وی از مواردی است که نظام‌الملک در کتاب سیاستنامه بارها بدان پرداخته و انتقاداتی تند و تیز به آن وارد کرده است. وی معتقد بود: «هیچ گناهی نیست نزدیک خدای تعالی بزرگ‌تر از گناه پادشاهان» (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۶۹، ۴۹)

از دیدگاه خواجه حکومت، نعمتی است که خداوند در اختیار شخص برگزیده خود قرار می‌دهد و از این رو شناختن قدر نعمت، نگاه داشت رضای خداوند است (همان: ۶).

نظام‌الملک معتقد است سبب ستم کارگزاران بر مردم، بیدادگری پادشاه است، و تصریح می‌کند که پیامد بیدادگری، خشم خداوند و ویرانی جهان و از میان رفتن حکومت است: «چون شاه بیدادگر باشد، لشکر همه بیدادگر شوند و خدای را فراموش کنند و کفران نعمت آرند و هر آینه خذلان و خشم خدای در ایشان. و بس روزگار برنیاید که جهان ویران شود و ایشان به سبب شومی گناهان همه کشته شوند و ملک از آن خانه تحویل کند» (همان: ۵۰).

خواجه نظام‌الملک معتقد است شخص پادشاه الگو و معیار کارگزاران حکومتی است؛ از این رو بارها بر عدالت و انصاف پادشاه تأکید کرده و معتقد است رفتار شخص شاه، تأثیر فراوان بر کردار زیردستان می‌گذارد و این رابطه از دیدگاه نظام‌الملک رابطه ای مستقیم است؛ یعنی عملکرد کارگزاران نیز می‌تواند نشانگر اعمال پادشاه باشد.

«اگر پادشاه را عدل بودی و در کارها بیدار بودی، حاکم راست‌رو بودی، چون حاکم راست‌رو نیست، پادشاه کی عادل است، بل غافل است (همان: ۹۱)

«والی باید که اول انصاف از خویش بدهد تا همگنان منصف شوند و طمع از محال و ناواجب ببرند» (همان: ۲۹۲).

نظام‌الملک وظیفه اصلی پادشاه را گسترش عدالت و مبارزه با ستمگران در جامعه می‌داند و این امر را نوعی سپاسگزاری از خداوند در قبال واگذاری قدرت می‌داند: «شناختن قدر نعمت ایزد تعالی پادشاهان را، نگاه داشت رضای اوست عز آسمه، و رضای حق سبحانه اندر احسانی باشد که با خلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید» (همان: ۶).

نظام‌الملک معتقد است که رسیدگی به تمام احوال مملکت از وظایف پادشاه است و شخص شاه باید بر تمام امور نظارت داشته باشد: «واجب است پادشاه را احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن و اندک و بسیار آن چه رود داشتن، و اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و ستمکاری حمل نهند و گویند فسادی و دست درازی که در مملکت می‌رود، یا پادشاه می‌داند یا نمی‌داند؛ اگر می‌داند و آن را تدارک و منع نمی‌کند، آن است که همچون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است و اگر نمی‌داند، پس غافل است و کم‌دان و این هر دو معنی نه نیک است (همان: ۷۵).

خواجه معتقد است شاه علاوه بر آن که از طریق نمایندگان خود باید از امور آگاهی یابد، لازم است به طور مستقیم نیز با مردمان دیدار کند و سخن آنان را بشنود و دادگری نماید: «چاره نباشد پادشاه را از آن که در هفته دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی‌واسطه ... چون این خبر در مملکت پراکنده شود که

خداوند عالم، متظلمان و دادخواهان پیش می‌خواند و در هفته دو روز سخن ایشان می‌شنود و ظالمان را شکسته می‌دارد، همه‌ی ظالمان بشکوهند و دست‌های ایشان کوتاه شود و کس نیارد بیداد کردن از بیم عقوبت او (همان: ۹).

وی معتقد است دیدار پادشاه با رعایای خود باید بی‌پیرایه باشد؛ زیرا اگر به صورت تشریفاتی باشد، عده‌ای نمی‌گذارند تا دادخواهان با شاه دیدار کنند: «چون پادشاه جایی نشیند و آن جا با دهلیز و دربند و پرده‌دار بود، صاحب‌غرضان و ستمکاران، مظلومان را باز دارند و پیش پادشاه نگذارند (همان: ۱۰).

نظام‌الملک بیان می‌کند که اگر این دیدارها میان مردم و شخص شاه انجام نگیرد، بسیاری از امور مختل می‌شود و ستمگران جسور می‌گردند: «از تنگ باری پادشاه، کارهای مردم فروبسته شود و اهل فساد دلیر گردند و احوال خاص و عام پوشیده ماند و لشکر آزرده شود و در رنج افتد (همان: ۱۴۷).

از مجموع سخنان خواجه نظام‌الملک می‌توان نتیجه گرفت که برغم تلاش سی ساله در مقام صدارت، نتوانسته است نظام اداری و مدیریتی منسجم در جامعه آن روز پدید آورد و بسیاری از امور مردم و کارگزاران حکومتی فقط به دست شاه حل و فصل می‌شده است.

۲ - فساد وزیر

از دیگر مواردی که از دیدگاه خواجه نظام‌الملک موجب فساد در جامعه می‌شود؛ عملکرد ناروای وزیر است. وی معتقد است که رفتار وزیر تأثیری بسزا در ایجاد چهره‌ای شایسته از پادشاه دارد: «وزیر نیک، پادشاه را نیکونام و نیکو سیرت گرداند و هر پادشاهی که او بزرگ شد و بر جهانیان فرمان یافت و تا قیامت نام او به نیکی می‌برند، همه آن بودند که وزیران نیک داشتندی (همان: ۲۱۷).

نظام‌الملک تأکید فراوان بر نیکو اعتقادی وزیر و در حقیقت اهل سنت بودن وزیر دارد و در کنار آن، داشتن اصل و نسب و بزرگ‌زاده بودن را از دیگر شرایط وزارت می‌داند: «وزیر باید که نیکو اعتقاد و خدا ترس باشد و نیک خصلت و پاکیزه دین و کافی و معاملات دان و سخی و پادشاه دوست باشد. و اگر وزیر زاده باشد، نیکوتر و مبارک‌تر که از روزگار اردشیر بابکان تا روزگار یزدگرد شهریار تا آخر ملوک عجم، همچنان که پادشاه، فرزند پادشاه بایستی، وزیر هم فرزند وزیر بایستی (همان: ۲۱۸).

نظام‌الملک در بیان این سخنان تعریضی به تاج‌الملک دارد که در اواخر عمر خواجه نظام‌الملک، نامزد جانشینی او شد. تاج‌الملک از نظر اعتقادی شیعه بود که از دیدگاه تعصب‌آلود خواجه نظام‌الملک، گناهی نابخشودنی به شمار می‌آمد. نظام‌الملک معتقد است

که بد کرداری وزیر، موجب گسترش ستم از سوی کارگزاران حکومتی می‌شود: «هر آن گاه که وزیر بد باشد و ظالم و دراز دست، عمال همه همچنین باشند، بلکه بتر» (همان: ۲۱۴).
 خواجه نظام الملک معتقد است که شاه باید بر اعمال وزیر نظارت کامل داشته باشد؛ زیرا وزیر بازوی اجرایی پادشاه است و هرگونه رفتار او می‌تواند تأثیر به‌سزایی در کارها داشته باشد. «و از احوال وزیران و معتمدان همچنین در سر می‌باید پرسیدن تا شغل‌ها بر وجه می‌رانند یا نه، که صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بسته است که چون وزیر نیک روش و نیک رأی باشد، مملکت آبادان بود و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و با برگ و پادشاه فارغ دل، و چون بد روش باشد، در مملکت آن خلل توکد کند که درنتوان یافت و همیشه پادشاه سرگردان بود و رنجور دل و ولایت مضطرب» (همان: ۲۳).

۳- دخالت زنان در ساختار قدرت

دخالت زنان در ساختار قدرت و تصمیم‌گیری‌های مهم حکومتی یکی از عواملی است که نظام الملک آن را از موجبات خلل و فساد در حاکمیت می‌داند: «نباید که زیر دستان پادشاه زیر دست شوند که از آن خلل‌های بزرگ توکد کند و پادشاهی بی‌فر و شکوه ماند؛ خاصه زنان که ایشان اهل سترند و ایشان را کمال عقل نیست» (همان: ۲۲۵). نظام الملک معتقد است چون زنان به طور مستقیم با اجتماع و روابط حاکم در جامعه ارتباط ندارند و از طریق دیگران از اوضاع و احوال آگاهی می‌یابند؛ بنابراین تحت تأثیر و یا فریفته‌ی خواست‌های صاحب‌غرضان می‌شوند: «هرگاه که زنان پادشاه، فرمانده شوند، همه آن فرمایند که صاحب‌غرضان ایشان را بیاموزند و بشنوند و به رأی‌العین چنان که احوال بیرون پیوسته می‌بینند، ایشان نتوانند دید، پس بر موجب گویندگان که در پیش کار ایشان باشند؛ چون حاجبه و خادمه فرمان دهند، لابد فرمان ایشان خلاف راستی باشد و از آن جا فساد توکد کند» (همان: ۲۲۵).
 گفتمان رایج در آن روزگار با حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی مخالف بود. (برای آگاهی بیشتر نک. غزالی ج ۲: ۱۲۳-۴۵). علاوه بر این مطلب، یکی از دلایلی که برای مخالفت نظام الملک با حضور زنان در ساختار قدرت می‌توان مورد بررسی قرار داد، برخاسته از مخالفت‌های ترکان خاتون، همسر ملک‌شاه سلجوقی، با نظام الملک است. ترکان خاتون در پی آن بود که محمود، پسر خود را ولیعهد سلطان کند؛ در حالی که نظام الملک از ولایتعهدی برکیارق حمایت می‌کرد و این امر موجب کینه‌ی ترکان خاتون نسبت به نظام الملک بود. ترکان خاتون دختر طمغاج خان در حکم سلطان بود و بر سلطان استیلا داشت. او را وزیری بود تاج الملک ابوالغنائیم پارسی، مردی با منظر و مخبر و کفایت و فضل و همت و نیز کدخدای جامه‌خانه بود، ترکان خاتون می‌خواست که او را به روی نظام الملک برکشد ... سلطان را بر آن می‌داشت که وزارت

بدو دهد و تقبیح صورت نظام‌الملک می‌کرد و تتبع عثرات او می‌فرمود تا سلطان را برو متغیر گردانید از بس مساوی که بشنید ... و سبب این عداوت آن بود که سلطان ملک‌شاه پسری داشت از ترکان خاتون نام او محمود. مادر می‌خواست که سلطان او را ولی‌عهد کند و او سخت خرد بود و برکیارق از زبیده خاتون بود، دختر امیر یاقوتی، خواهر امیر اسماعیل، بزرگ‌تر فرزندان سلطان بود. نظام‌الملک میل او می‌کرد و سلطان را بر آن می‌داشت که ولایت عهد برو تفویض کند (راوندی، ۱۳۶۳، ۱۳۴-۱۳۳).

نظام‌الملک در باب چهل و سوم کتاب خود به بیان مسئله زنان پرداخته و سخنانی که وی در این باب آورده است، می‌تواند اشاراتی صریح به ترکان خاتون و دخالت‌های او در امر حکومت باشد: «هر آن زن که بر پادشاه مسلط شد، جز رسوایی و شرّ و فتنه به حاصل نیامد (خواججه نظام‌الملک، ۱۳۶۹، ۲۲۵). «هر آن گاه که کار با زنان و کودکان افتد، بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد شد» (همان: ۲۲۸).

نظام‌الملک حتی غیر مستقیم ملک‌شاه را از توجه بیش از حد به سخنان ترکان خاتون بر حذر می‌دارد و از عواقب بد آن سخن می‌گوید. وی در حکایتی از قول کیخسرو چنین می‌آورد: «هر آن پادشاهی که خواهد خانه‌ی او بر جای باشد و مملکت او ویران نگردد و شکوه و حشمت او بر زمین نیفتد، اهل ستر را نگذارد و رخصت ندهد که جز در معنی زیردستان و چاکران خویش سخن گویند (همان: ۲۳۳).

ب. فساد اداری

با بررسی مطالبی که خواججه نظام‌الملک در کتاب سیاستنامه بیان کرده است، متوجه می‌شویم که ساختار اداری حکومت سلجوقی با اشکالات عمده روبه‌رو بوده است. اساساً سلجوقیان چون ساختاری قبیله‌ای داشتند، به سختی می‌توانستند از ساختار مشخص اداری و حکومتی پیروی کنند؛ از این رو در دوره حاکمیت ایشان، بخش‌هایی از ساختار اداری از میان رفت و همین امر از دیدگاه نظام‌الملک موجب ایجاد فساد می‌شد. فساد اداری عصر سلجوقی را از دیدگاه خواججه نظام‌الملک می‌توان در موارد زیر مورد بررسی قرار داد:

۱- مشکلات نظام اقطاعی

در ساختار اداری حکومت سلجوقی، یکی از مهم‌ترین عناصری که جلب توجه می‌کند؛ وجود نظام اقطاع و اقطاع‌داری است. اقطاع زمینی است که پادشاه منافع حاصل از آن را در اختیار فردی خاص قرار می‌داد. اقطاع نوعی جایگزین حقوق سرداران لشکر و بزرگان کشور به شمار می‌آمد (انوری، ۱۳۷۳، ۷۳-۶۸). نظام اقطاعی در دوره‌های پیش از سلجوقی نیز وجود

داشت و در روزگار آنان رونق فراوان یافت. اقطاع گونه‌های مختلف داشت؛ بخشی از اقطاع در اختیار خاندان سلطنتی قرار داشت و پاره‌ای دیگر از اقطاع در اختیار سران لشکر و بزرگان کشور بود. از اقطاع با عنوان نان پاره و در دوره‌های بعد یورت و تیول نیز یاد شده است (لمبتن، ۱۳۳۳، ۱۴۲-۱۰۹). اقطاع‌داران نسبت به شخص شاه وفاداری کامل داشتند و در صورت اعلام پادشاه، سربازان خود را رهسپار اردوی شاهی می‌کردند تا در جنگ‌ها حضور داشته باشند.

با توجه به این که زمین‌های اقطاعی برای کسب درآمد، در اختیار مقطعان قرار می‌گرفت و گاهی ایشان برای به دست آوردن اقطاع، پول‌هایی را به عنوان رشوه پرداخت می‌کردند؛ از این رو از هیچ گونه ظلم و ستمی نسبت به کشاورزانی که روی این زمین‌ها کار می‌کردند؛ روی گردان نبودند و با وضع مالیات‌های سنگین و سهم‌خواهی از محصولات کشاورزی، وضعی اسفناک را پدید آورده بودند. با آن که شخص خواجه نظام‌الملک و خانواده‌ی او اقطاع‌داران در اختیار داشتند؛ لحن و بیان خواجه در سیاستنامه به گونه‌ای است که گویی وی با نظام اقطاع‌داری در آن عصر مخالف است.

«ترتیب ملوک قدیم آن چنان بوده است که اقطاع ندادندی و هر کسی را بر اندازه در سال، چهار بار موجب از هزینه نقد بدادندی و ایشان پیوسته با برگ و نوا بودندی و عمال مال همی جمع کردند و به خزانه همی آوردندی (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۶۹، ۱۲۳).

با تمام تلاشی که شخص خواجه نظام‌الملک جهت سامان‌دهی نظام اقطاعی در دوره سلجوقی کرد؛ آن گونه که شایسته بود، نتوانست جلوی ستم سرداران سلجوقی را نسبت به زیر دستان بگیرد. خواجه در فصل پنجم و بیست و سوم کتاب خود به بررسی احوال مقطعان و اموال لشکر پرداخته است. وی سعی دارد با بیانی نصیحت‌گونه تا حد ممکن از ستم مقطعان بکاهد و از شاه می‌خواهد در این زمینه اقدام کند و پیشنهاد می‌دهد که: «در هر دو سه سال، عمال را و مقطعان را بدل باید کرد تا پای سخت نکنند و حصنی نسازند و دل مشغولی ندهند و با رعایا نیکو روند و ولایت آبادان ماند (همان: ۴۷).

البته سخن خواجه در مورد مقطعان از حد پند و اندرز فراتر نمی‌رود. وی ایشان را از عذاب خداوند می‌ترساند و پادشاه را نیز به برخورد با مقطعانی که با زیر دستان ستم می‌کنند، فرا می‌خواند. «مقطعان که اقطاع دارند باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حوالت کرده‌اند از ایشان بستانند به وجهی نیکو و چون آن بستند، رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و صنایع از ایشان ایمن بمانند و مقطعان را بر ایشان سبیلی نبود و رعایا اگر خواهند که به درگاه آیند و حال خویش باز نمایند، ایشان را از آن باز ندارند و هر مقطع که جز این کند، دستش کوتاه کنند و اقطاع او باز ستانند و با او عتاب فرمایند تا

دیگران عبرت گیرند و در جمله، احوال ایشان را بیاید دانستن که ملک و رعیت همه سلطان راست و مقطعان و والیان چون شهنه‌اند بر سر ایشان، با رعیت همچنان باشند که پادشاه با دیگران تا رعایا خشنود و از عقوبت و عذاب آخرت ایمن باشند (همان: ۳۵).

۲- از میان رفتن سازمان‌ها و رسوم اداری

یکی دیگر از مظاهر فساد اداری از دیدگاه خواجه نظام‌الملک، از میان رفتن سازمان‌ها، رسوم حکومتی و ساختار اداری است. اصولاً ساختار قبیله‌ای سلجوقیان با نظام اداری رسمی در تضاد بود؛ از این رو در آن دوره، شاهد از میان رفتن پاره‌ای از سازمان‌ها و رسوم اداری هستیم که همین امر تأثیر فراوان در ایجاد فساد اداری داشته است. یکی از رسوم که خواجه از بی‌توجهی به آن گلایه‌مند است و نبود آن را یکی از عوامل ایجاد فساد می‌داند؛ شغل «صاحب بریدی» است. دیوان برید یکی از اجزای نظام اداری عصر غزنویان و سپس سلجوقیان بود که با گذشت زمان از اهمیت آن کاسته شد. وظیفه این دیوان کسب خبر و آگاهی یافتن از رفتار کارگزاران و رساندن اخبار و نامه‌های دولتی به صورت علنی و مخفی بود؛ از این رو میان وظایف این دیوان و دیوان اشراف گونه‌ای اشتراک وجود داشته است (انوری، ۱۳۷۳، ۱۸۷-۱۸۶).

خواجه در مورد از میان رفتن شغل صاحب بریدی می‌گوید: «از قدیم باز، این ترتیب پادشاهان نگاه داشته‌اند، الا آل سلجوق که در این معنی دل نبسته‌اند و کم فرموده‌اند» (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۶۹، ۸۴).

نظامی عروضی سمرقندی، نویسنده چهار مقاله، علت بی‌توجهی سلجوقیان را به دیوان برید، بیابان‌نشین بودن ایشان و عدم آگاهی آنها از رسوم پادشاهی می‌داند: «چون سلجوقیان آمدند و ایشان مردمان بیابان‌نشین بودند و از مجاری احوال و معالی آثار ملوک بی‌خبر، بیش‌تر از رسوم پادشاهی به روزگار ایشان مندرس شد و بسی از ضروریات ملک منظمس گشت. یکی از آن دیوان برید است (نظامی عروضی، ۱۳۶۹، ۴۰).

خواجه نظام‌الملک ضمن بیان حکایتی از قول الب ارسلان، علت نداشتن صاحب برید را چنین بیان می‌کند: «چون من صاحب خبری نصب کنم، آن که مرا دوستدار و یگانه باشد، به اعتماد و دوستداری و یگانگی خودش، صاحب خبر را وزنی نهد و او را رشوتی نهد و آن که مخالف و دشمن من بود، با او دوستی گیرد و او را مال بخشد. چون چنین باشد، ناچار صاحب خبر همیشه از دوستان به سمع ما خبر بد رساند و از دشمنان خبر نیک (خواجه نظام-الملک، ۱۳۶۹، ۸۵-۸۴).

توجه به عبارت « به اعتماد و دوستداری و یگانگی خودش، صاحب خبر را وزنی ننهد.» می‌تواند تأکیدی بر نظام و ارتباطات قبیله‌ای در میان سلجوقیان باشد و بر این اساس، روابط میان اشخاص و شخص پادشاه می‌توانست فراتر از ساختار سیاسی و اداری مؤثر باشد. از عبارت «او را رشوتی ندهد... او را مال بخشد.» نیز می‌توان به فساد حاکم در میان کارگزاران حکومتی پی‌برد. اساساً «از آن جا که تمام قدرت و حاکمیت از سوی سلطان واگذار می‌شد، از این رو تنها عامل کنترل کننده، مقام اخلاق و وجدان بود و نظارت مؤثری هم بر بی‌عدالتی و ظلم اعمال نمی‌شد» (کلوزنر، ۱۳۶۳، ۳۳).

از دیگر امور اداری که در عصر سلجوقی مورد بی‌توجهی قرار گرفت، شغل وکیل خاص است. دیوان وکالت بر امور درگاه پادشاه نظارت می‌کرد و رسیدگی به وضعیت خورد و خوراک و مسایل روزمرهٔ دربار از وظایف آن بوده است (انوری، ۱۳۷۳، ۲۰۸-۲۰۶). نظام‌الملک در کتاب سیاستنامه از بی‌توجهی به این شغل نیز سخن می‌گوید و چنین می‌آورد: «وکیلی در این روزگار، سخت خلق شده است و همیشه این کار را مردی محرم و معروف بوده است (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۶۹، ۱۰۸).

از دیگر رسومی که خواجه نظام‌الملک از بی‌توجهی به آن گلایه‌مند است، شغل امیری «حرس» است. امیر حرس در واقع فرمانده نگهبانان بوده است و علاوه‌ای نیز او را رییس زندان و دادستان نیز دانسته‌اند (انوری، ۱۳۷۳، ۲۲۰). خواجه در فصل چهارم کتاب به این شغل می‌پردازد و معتقد است: «اندر این روزگار، این شغل خلق شده است و رونق این کاربرده‌اند» (خواجه نظام-الملک، ۱۳۶۹، ۱۶۸).

۳ - عدم رسیدگی به وضع کارگزاران حکومتی و غلامان

خواجه نظام‌الملک یکی دیگر از عواملی را که نشانه فساد اداری می‌داند؛ عدم رسیدگی و توجه به وضع کارگزاران حکومتی است و از این بابت، گلایه‌مند است. خواجه نظام‌الملک رسیدگی به وضع پیران و جهان‌دیدگان را شیوه و رسم پادشاهان آگاه برمی‌شمارد و می‌گوید: «عادت پادشاهان بیدار چنان بوده است که پیران و جهان‌دیدگان را حرمتی تمام داشته‌اند و کاردانان و رزم‌آزمودگان را نگه داشته‌اند» (همان: ۱۸۴).

خواجه نظام‌الملک معتقد است کسانی را که دارای شغل‌های مهم بوده‌اند، باید همچنان در ساختار قدرت نگه داشت و از کار برکنار نکرد. این کار علاوه بر آن که گونه‌ای گزاردن حقوق ایشان است، موجب می‌شود تا ایشان در شمار مخالفان حکومت قرار نگیرند. خواجه معتقد است بی‌توجهی به ایشان موجب دل‌بریدن آنها از حاکمیت و امید بستن به بیگانگان خواهد شد: «این طایفه چون امید از آن دولت ببرند، بدسگال دولت شوند، عیب‌هایی که بر عاملان و

دبیران و نزدیکان پادشاه بود، بر صحرا افکنند و یکی را که با آلت‌تر باشد و سپاه و خواسته باشد، در پیش روند و نصرت کنند و بر پادشاه بیرون آیند و ملک را آشفته دارند» (همان: ۲۰۹).
 خواجه معتقد است پادشاه باید کارگزاران خود را به نیکی به مردمان سفارش کند و آنان را از این که مالی به ناحق بستانند، باز دارد: «عمّال را که عملی دهند، ایشان را وصیت کردن باید تا با خلق خدای نیکو زیند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجاملت طلب کنند (همان: ۲۲).

البته خواجه نظام‌الملک در کنار سفارش به نیکی با مردم تأکید می‌کند که پادشاه باید از رفتار کارگزاران خود همواره آگاهی داشته باشد و در صورت ناراستی آنان را تنبیه کند: «همه وقتی پادشاه را از احوال گماشتگان غافل نباید بودن و پیوسته از روش و سیرت ایشان می‌باید پرسید. و چون ناراستی و خیانتی از ایشان پدیدار آید، هیچ ابقا نباید کردن. او را معزول باید کرد و بر اندازه‌ی جرم او مالش باید داد تا دیگران عبرت گیرند و هیچ کس از بیم سیاست پادشاه بدی نتواند اندیشید» (همان: ۳۴). خواجه نظام‌الملک علاوه بر آن که پادشاه را ترغیب می‌کند تا بر رفتار کارگزاران خود نظارت داشته باشد؛ کارگزاران حکومتی را نیز به خوش‌رفتاری با مردمان سفارش می‌کند و از ایشان می‌خواهد بیش از آن چه حقوق ایشان است از مردم چیزی نستانند و با آنان نیکویی کنند و اگر مردمان می‌خواهند برای بیان شکوه و شکایت به درگاه پادشاه آیند، کسی مانع ایشان نشود و در غیر این صورت با ایشان برخورد خواهد شد.

۴_ واگذاری کارها به افراد نالایق

از دیگر مظاهر فساد از دیدگاه خواجه نظام‌الملک، واگذاری امور به افراد نالایق و نااهل است. وی این عمل را عامل زوال حکومت می‌داند و آن را نتیجه بی‌لیاقتی وزیر برمی‌شمارد: «هر وقت که مجهولان و بی‌اصلان را و بی‌فضلان را عمل فرمایند و معروفان و اصیلان را معطل گذارند ... دلیل بر نادانی وزیر باشد ... اگر وزیر عاقل و دانا باشد، علامت آن باشد که کارها به مردم اهل تفویض کند تا ملک زوال نیابد» (همان: ۲۰۷).

نکته بارز در اندیشه خواجه نظام‌الملک آن است که وی داشتن دین و اعتقاد نیکو را بسیار مهم‌تر از داشتن تخصص و دانش در زمینه آن کار می‌داند و بارها بر این نکته تأکید می‌ورزد که کارگزاران حکومتی باید از میان افراد شایسته انتخاب شوند و مهم‌ترین نشانه‌ی شایستگی، داشتن عقاید مذهبی اهل سنت است و برای اثبات سخن خود، حکایتی در مورد برخورد خلیفه دوم با عامل یهودی سعدبن‌ابی‌وقاص آورده است که در آن حکایت از قول عمر بیان می‌کند که داشتن عقیده پاک بسیار برتر از داشتن تخصص است (همان: ۲۱۷ - ۲۱۴).

با توجه به ساختار فکری نظام الملک که برخاسته از تعلق وی به طبقه اشراف بود و مدّت سی سال قدرت بلامنازع امپراتوری سلجوقی را در دست داشت؛ پذیرش تغییرات و حضور چهره‌های جدید که از ایشان به عنوان «کار ناکردگان و کودکان و برنایان» (همان: ۱۸۵) یاد می‌کند، چندان خوشایند نیست و وی یکی از عوامل آشفتگی اوضاع را حضور این چهره‌های جدید می‌داند. وی نتیجه این کار را نابودی حکومت می‌داند و در ضمن حکایتی چنین می‌نویسد:

«بزرگمهر را پرسیدند که سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و تو تدبیرگر او بودی و امروز به رأی و تدبیر و خرد و دانش تو در جهان نظیری نیست؟ گفت سبب دو چیز بود؛ یکی آن که آل ساسان کارهای بزرگ به کارداران خرد و نادان گذاشته بودند و دیگر اهل دانش و خردمندان را خریداری نکردند و کار با زنان و کودکان گذاشتند و این هر دو را خرد و دانش نباشد» (همان: ۲۲۸).

۵- واگذاری مشاغل متعدّد به افراد

خواجه نظام الملک واگذاری مشاغل متعدّد به یک فرد را از عوامل گسترش فساد اداری می‌داند. او این عمل را نتیجه غفلت پادشاه و بی‌کفایتی وزیر می‌داند:

هرگاه که وزیر بی‌کفایت باشد و پادشاه غافل، نشانش آن بود که یک عامل را از دیوان دو عمل فرمایند و زیادت‌تر. و امروز مرد هست که بی‌هیچ کفایتی ده عمل دارد و اگر شغل دیگر پدید آید، هم بر سرخود نویسد و بدو دهند و اندیشه نکنند که آن مرد، اهل آن هست یا نه (همان: ۱۹۹). وی معتقد است به هر کسی باید بر اساس توان و شایستگی‌اش شغل داد و دادن بیش از یک شغل را صلاح نمی‌داند: «هر عاملی و متصرف پیشه‌ای را بر اندازه‌ی کفایت و فضل و اندازه‌ی آلت، یک شغل باید فرمود و اگر کسی شغلی دارد و دیگر می‌خواهد، اجابت نکنی و رخصت ندهی تا این رسم محدث از مملکت بیفتد» (همان: ۲۱۴-۲۱۳).

البته همان‌گونه که گفته شد؛ نظام الملک کتاب سیاستنامه را زمانی نوشته است که دیگر اقتدار سابق را ندارد و شاید از مقام وزارت برکنار شده است و دیگر امکان امر و نهی ندارد و از این روست که از بی‌کاری شایستگان این‌گونه شکوه می‌کند: «چندین مردمان کافی و شایسته و معتمد کارها کرده را محروم گذاشته‌اند و در خانه‌ها معطل نشسته و هیچ کس را اندیشه و تمییز آن نه که چرا مجهول و بی‌اصلی چند، چندین شغل بر خود نویسند و معروفان و کاردانان یک شغل ندارند و محروم و معطل مانده» (همان: ۱۹۹).

۶- زیادی و آشفته‌گی لقب‌ها

یکی دیگر از عوامل مؤثر در ایجاد فساد اداری از دیدگاه خواجه نظام‌الملک، زیاد شدن لقب‌ها و برهم خوردن نظم و ترتیب در ارائه القاب به زیر دستان است. القاب بسیار شده است و هر چه بسیار شود، قدرش نبود و خطرش نماند (همان: ۱۸۵). خواجه نظام‌الملک آشفته‌گی پدیده آمده در مورد القاب را مربوط به پس از فوت الب ارسلان می‌داند: «پس از وفات سلطان سعید شهید، الب ارسلان انار الله برهانه که روزگار فتور و فتنه بود، تمیز از میان برخاست و القاب درهم آمیخته شد و کم‌ترین کسی بزرگ‌ترین لقبی می‌خواهند و می‌دهند تا لقب چنین خوار شد» (همان: ۱۹۵). نکته‌ی جالب نهفته در این سخن آن است که خواجه نظام‌الملک خود گواهی می‌دهد که این آشفته‌گی پس از الب ارسلان، یعنی در دوره ملک‌شاه سلجوقی به وجود آمده است و در حقیقت محصول دوره صدارت خود خواجه نظام‌الملک است و این که چرا وی در روزگاری که قدرت را از دست داده این‌گونه انتقاد می‌کند و آن را از عوامل فساد اداری می‌خواند؛ جای بسی تأمل است. خواجه نظام‌الملک به قدری از این آشفته‌گی القاب گلایه‌مند است که سخن را به طعن و تمسخر می‌کشد و چنین می‌آورد: «این عجب است که کم‌تر شاگرد یا عامل ترک که از وی بدمذهب‌تر نیست و دین و ملک را از وی خلل و فساد است، خویشتن را معین الدوله یا جمال‌الملک یا شمس‌الملک یا مؤید الدوله یا عمید الملک و مانند این لقب‌ها کرده» (همان: ۱۹۵).

ج. فساد دینی

یکی از مهم‌ترین مظاهر فساد از دیدگاه خواجه نظام‌الملک، فساد دینی است که خواجه با توجه به اهمیت موضوع، در جای جای کتاب به این مسئله پرداخته و ده بخش از کتاب خود را به آن اختصاص داده است. خواجه نظام‌الملک علت پرداختن به این مسئله را دل‌سوزی خود برای حاکمیت می‌داند و این که مردمان بدانند وی تا چه اندازه هواخواه دولت سلجوقی بوده است «خواست بنده که فصلی چند در معنی خروج خارجیان یاد کند تا جهانیان بدانند که بنده را بر این دولت چه شفقت بوده است و بر مملکت سلجوقیان چه هوی و همّت داشته است، خاصّه بر خداوند - عالم خلد الله مُلکه - و بر فرزندان و خاندان او» (همان: ۲۳۵). از دیدگاه خواجه نظام‌الملک فساد دینی به فساد اجتماعی و آشوب منجر می‌شود و در نتیجه حکومت از میان می‌رود و بر اثر این دگرگونی، مردم بی‌گناه دچار سختی و رنج می‌شوند: «چون العیاذ بالله از بندگان عصیانی و استخفافی بر شریعت رود و یا تقصیری اندر اطاعت و فرمان‌های حق پدید آید و خواهد که ایشان را عقوبتی رساند و پاداش کار ایشان بچشانند، هر آینه از شومی عصیان، خشم و خذلان در آن مردمان در رسد، پادشاه نیک از میان

برود و سیوف مختلف کشیده شود و خون‌های ناحق ریخته آید و هر که را دست قوی‌تر، هر چه خواهد کند تا آن گنهکاران اندر میان آن فتنه‌های خون‌ریز هلاک شوند و جهان از ایشان خالی و صافی ماند و از جهت شومی این گنهکاران، بی‌گناهان نیز در فتنه‌ها هلاک شوند» (همان: ۱-۲).

منظور خواجه از دین و شریعت، دو مذهب فقهی شافعی و حنفی است. خواجه پیرو مذهب شافعی بود و ملک‌شاه پیرو مذهب حنفی؛ از این رو خواجه نظام‌الملک به صراحت بیان می‌کند: «در همه‌ی جهان دو مذهب‌اند که نیک است؛ یکی مذهب بوحنیفه و یکی مذهب شافعی» (همان: ۱۱۸). از دیدگاه خواجه نظام‌الملک، دانستن و آگاهی داشتن از احکام دینی بر پادشاه واجب است و لازم است که پادشاه در کار دین پژوهش کند و فرمان‌های خدای تعالی را به جای آورد (همان: ۷۰). وی معتقد است آگاهی یافتن از احکام دینی یا بنا بر آن چه وی معتقد بود، دانستن احکام و دیدگاه‌های اهل سنت و در حقیقت فقه حنفی یا شافعی موجب می‌شود تا پادشاه دچار انحراف عقیدتی نشود و «هیچ بد مذهب و مبتدع، او را از راه نتواند برد و قوی رأی گردد و در عدل و انصاف بیفزاید و هوی و بدعت از مملکت او برخیزد و بر دست او کارهای بزرگ برآید و مادت شر و فساد از روزگار دولت او منقطع گردد» (همان: ۷۰).

از نظر خواجه، رابطه‌ی تنگاتنگ میان دین و حکومت وجود دارد. وی معتقد است هر خللی که در یکی از این دو پدید آید در دیگری نیز اثر می‌گذارد: «نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست باشد، زیرا که مملکت و دین همچو دو برادرند. هرگاه که مملکت اضطرابی دارد، در دین نیز خلل آید و بددینان و مفسدان پدید آیند و هر گه که کار دین با خلل باشد، مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و پادشاهان را بی‌شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارج زور آورند» (همان: ۷۱).

از دیدگاه خواجه نظام‌الملک، پیوندی مستحکم میان دین و حکومت برقرار است و اساساً او شخص پادشاه را برگزیده و برکشیده‌ی خداوند می‌داند که از هر جهت بر دیگر مردمان برتری دارد و از این رو برای پادشاه علاوه بر نقش حکومتی، نقش دینی نیز در نظر می‌گیرد که خیر و صلاح مردمان بدو وابسته است: «ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرت‌های ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان بدو باز بندد و در فساد و آشوب بدو بسته گرداند و امضا و حشمت او در قلوب و عیون خلایق بگستراند تا مردمان در سایه‌ی عدل و پناه رعایت او روزگار می‌گذرانند» (همان: ۱).

قرن پنجم و روزگار خواجه نظام‌الملک، دوره اقتدار باطنیان و شیعیان اسماعیلی است و قدرت پنهان و آشکار ایشان در جای جای تاریخ آن دوره ثبت شده است. خواجه نظام‌الملک

که یکی از متعصب‌ترین سیاست‌مداران تاریخ ایران زمین است؛ در بخش‌هایی عمده از کتاب خود به شیعیان تاخته و آنان را آماج توهین و انتقادات تند خود قرار داده است. آن چه از اندیشه خواجه نظام الملک فهمیده می‌شود؛ آن است که وی تمام مخالفان حکومت را از نظر عقیدتی یکسان می‌پندارد: «اصل مذهب مزدک و حرم‌دینی و باطنیان همه یکی است و پیوسته آن خواهند تا اسلام را چون بگیرند؛ اول خویشتن را به راستگویی و پارسایی و محبت آل رسول فرمایند تا مردم را صید کنند، چون قوت گرفتند، در آن کوشند که امت محمد را تباه کنند و دین او را زیان آورند» (همان: ۲۸۸).

از دیدگاه خواجه نظام الملک، مشاغل دولتی باید در دست کسانی باشد که از نظر مذهبی مشکلی نداشته باشند؛ یعنی یا حنفی باشند و یا شافعی. خواجه از این که این گزینش مذهبی و اعتقادی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است، سخت گلایه‌مند است: «عجب تر آن که به همه عهدی و روزگاری شغل به کسی فرمودندی که او هم مذهب و هم اعتقاد بودی و اصیل ... اما امروز این تمییز برخاسته است، اگر جهودی به کدخدایی و عمل ترکان می‌آید و اگر گبر و رافضی و خارجی و قرمطی می‌شاید. غفلت بر ایشان مستولی گشت، نه بر دینشان حمیت و نه بر مالشان شفقت و نه بر رعایا رحمت» (همان: ۱۹۹).

خواجه نظام الملک خطر اصلی را برای حکومت از جانب باطنیان و شیعیان می‌داند و معتقد است اگر حکومت دچار ضعف شود ایشان علیه حکومت قیام می‌کنند: «هیچ گروهی شوم‌تر و بد فعل‌تر از این قوم نیستند که از پس دیوارها بدی این مملکت می‌سگالند و فساد دین می‌جویند و گوش به آوازی بد نهاده‌اند و چشم به چشم‌زدگی. اگر نعوذ بالله دولت قاهره را آسیبی آسمانی رسد، این سگان از بیغوله‌ها بیرون آیند و بر این دولت خروج کنند و دعوی شیعت کنند و مدد قوت ایشان، بیش‌تر از روافض و حرم‌دینان باشد و هر چه ممکن بود از شر و فساد و بدعت، هیچ باقی نگذارند، و به قول دعوی مسلمانی کنند ولیکن به معنی فعل کافران دارند. باطن ایشان برخلاف ظاهر باشد و قول برخلاف فعل. و دین محمد را علیه السلام هیچ دشمنی بتر از ایشان نیست و ملک خداوند را هیچ خصمی از ایشان شوم‌تر نیست» (همان: ۲۳۶-۲۳۵).

نظام الملک در فصل چهل و دوم کتاب خود به شدت به شیعیان تاخته است و با آوردن احادیث گوناگون سعی می‌کند از ایشان چهره‌ای زشت ارائه کند. علاوه بر شیعیان، باطنیان نیز مورد خشم و غضب نظام الملک هستند. وی با کینه و بددلی هر چه تمام‌تر، جهود و گبر و ترسا را برتر از ایشان می‌شمارد و معتقد است از میان بردن ایشان، مهم‌ترین فریضه‌ای است که باید از سوی پادشاه انجام گیرد. «حال باطنیان که بتر از رافضیان باشند بنگر تا چگونه باشد. هر آن که که ایشان پدید آیند، بر پادشاهان وقت هیچ کار فریضه‌تر از آن نباشد که ایشان را از پشت

زمین بگیرند و مملکت خویش را از ایشان صافی و خالی گردانند تا از ملک و دولت برخوردار باشند و خوش زندگانی کنند و همچنین جهود و گبر و ترسا را عمل فرمودن و برگماشتن بر مسلمانان بهتر که ایشان را» (همان: ۲۰۶).

نظام الملک معتقد است عده‌ای درون ساختار نظام حاکم، از شیعیان و باطنیان حمایت می‌کنند. وی تاج الملک را که از نظر عقیدتی شیعه بود و نامزد جانشینی وی، در این زمینه متهم می‌داند و معتقد است کسانی که پادشاه را بر آن می‌دارند که با خلفای عباسی مخالفت ورزد؛ سرافرازی حکومت را نمی‌خواهند و با بدسگالی در پی از میان بردن او و نابودی حکومت هستند:

«و کسان هستند که امروز در این دولت قربتی دارند و سر از گریبان شیعت بیرون کرده‌اند و نه از شیعت‌اند و نه از این قوم‌اند و در سر کار ایشان می‌سازند و قوت می‌دهند و دعوت می‌کنند و خداوند عالم را بر این می‌دارند که خانه‌ی خلفای بنی‌عباس را براندازند و اگر بنده غطا از سر این دیگ بردارد، بس رسوایی که از وزیران بیرون آید ولیکن از جهت این که خداوند را به فعل‌های ایشان از بنده ملالتی حاصل شده است، در این معنی می‌خواهد که شروعی کند به سبب توفیرها که می‌نمایند و خداوند را بر مال حریص کرده‌اند و بنده را صاحب‌غرض کنند و نصیحت بنده در این معنی دل‌پذیر نیاید، آن‌گاه خداوند را معلوم گردد فساد و فعل بد ایشان که بنده از میان رفته باشد و داند که هواخواهی بنده به چه اندازه بوده است دولت قاهره را و از احوال و سگالش این طایفه غافل نبوده است و به هر گه بر رأی عالی اعلیاء الله می‌گذرانیده است و پوشیده نداشته و چون می‌دید که در این معنی قول بنده قبول نمی‌افتاد، نیز تکرار نکرد» (همان: ۲۳۶ - ۲۳۵).

یکی دیگر از مظاهر فساد دینی در آن روزگار، فساد قاضیان است که از میان عالمان و زاهدان برگزیده می‌شدند. خواجه نظام الملک در فصل ششم و هفتم کتاب خود به بررسی این موضوع پرداخته است. خواجه معتقد است که قضاوت کاری مهم است و شخص شاه باید احوال قاضیان را دقیقاً مورد بررسی قرار دهد. «باید که احوال قاضیان مملکت یگان‌یگان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست‌تر و کم طمع‌تر باشد او را تربیت کنند و بدان کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود، او را معزول کنند و دیگری را که شایسته باشد، بنشانند و هر یکی را از ایشان به اندازه‌ی کفاف مشاهدت اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد که این کار مهم و نازک است» (همان: ۴۸).

از دو صفت «کوتاه دست‌تر» و «کم طمع‌تر» که برای قاضیان به کار رفته است می‌توان به وضعیت اسف‌بار امر قضا و رسیدگی به امور مردم در آن روزگار پی برد. خواجه نظام الملک در جایی دیگر از کتاب و در ضمن حکایتی از قول عضدالدوله دیلمی چنین می‌آورد: «همه‌ی

داوری‌ها به قاضی درست شود، چون قاضی بیداد می‌کند کیست که از قاضی داد بستاند» (همان: ۹۴). این سخن خواجه تائیدی بر وجود فساد قضایی در نظام حکومتی سلجوقیان است.

ج. فساد اجتماعی

فساد و رفتار ناپسند مردم در جامعه نیز از مواردی است که خواجه نظام‌الملک به گونه‌ای گذرا به آن اشاره می‌کند. انتقاد وی در مورد قیمت اجناس و کم‌فروشی و در حقیقت مسائل اقتصادی حاکم در جامعه است. وی معتقد است که حکومت باید مأمورانی برای نظارت بر روابط اقتصادی در جامعه بگمارد تا خیانتی از جانب فروشندگان صورت نگیرد. « به هر شهری محتسبی باید گماشتن تا ترازوها و نرخ‌ها راست دارد و خرید و فروخت‌ها نگاه می‌دارد تا اندر آن راستی رود و در همه‌ی چیزها که از اطراف آرند و در بازارها فروشند، احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگ‌ها راست دارند و امر معروف و نهی منکر به جای آرند» (همان: ۵۱).

در تمام کتاب سیاستنامه تنها همین یک مورد است که رفتار مردم مورد انتقاد واقع می‌شود و همان طور که در مطالب قبلی ملاحظه شد، لبه‌ی تیز انتقادات نظام‌الملک به سوی نظام حکومتی و روابط حاکمان در اداره‌ی امور جامعه است. این سخن به معنای آن نیست که نظام‌الملک در پی دل‌سوزی برای مردمان بوده است؛ بلکه اساساً از دیدگاه نظام‌الملک، مردم حقی برگردن حاکمان ندارند؛ زیرا حاکمان از جانب خداوند برگزیده شده‌اند و مردمان نیز به ناچار باید تابع دستور آنها باشند که همچون اوامر الهی است. نکته‌ی قابل توجه در سخن نظام‌الملک آن است که وی رسیدگی به روابط اقتصادی حاکم در جامعه را نیز از دیدگاه مذهبی می‌نگرد و آن را صورتی از امر به معروف و نهی از منکر می‌داند و این امر نشانگر پیوند استوار میان دین و حکومت در اندیشه‌ی نظام‌الملک است که پیوسته به آن اشارت می‌کند.

نتیجه

با مروری اجمالی بر آن چه بیان شد، می‌توان به اوضاع آشفته ایران در عصر سلجوقی پی برد. خواجه نظام‌الملک از عناصر اصلی قدرت در عصر سلجوقیان بود و امپراتوری بزرگ سلجوقی را به مدت سی سال با اقتدار اداره کرد. وی سیاستنامه را در آخرین سال عمر و در آخرین روزهای صدارت خود نوشته است. خواجه نظام‌الملک چون از مسایل پدید آمده به شدت دل‌گیر بود با نوشتن این کتاب، به نوعی از روابط فاسد سیاسی و اوضاع پریشان ایران در قرن پنجم پرده برداشت و جان خود را نیز بر سر این کار نهاد. خواجه نظام‌الملک در

بخشی از کتاب ویژگی‌های جامعه آرمانی مورد نظرش را بیان می‌کند که به عنوان پایان بخش مقاله آن را ذکر می‌کنیم. با دقت در این سخنان می‌توانیم با کاستی‌های جامعه ایران در آن روزگار به خوبی آشنا شویم .

«چون روزگاری نیک فراز آید و زمانه‌ی بیمار بگردد، نشانش آن باشد که پادشاه نیک پدید آید و اهل فساد را مالش دهد و رای‌هایش صواب افتد، وزیر و پیشکارانش نیک باشند و اصیل. و هر کاری یکی را فرمایند و دو کار یک کسی را نفرمایند و بد مذهبیان را ضعیف کنند و پاک مذهبیان را برکشند و ظالمان را دست کوتاه کنند و راه‌ها ایمن دارند و از پادشاه، لشکر و رعیت ترسند و بی‌فضلان را و بی‌اصلان را عمل نفرمایند و کودکان را برنکشند و تدبیر با پیران و دانایان کنند و سپهسالاری به پیران کار دیده دهند نه به جوانان نوحاسته. مرد را به هنر خریداری کنند نه به زر. دین را به دنیا نفروشدند و کارها به قاعده‌ی خویش باز برند که کس را به اندازه‌ی وی بدارند تا کارهای دینی و دنیوی بر نظام باشد و هر چه برخلاف این بود، پادشاه رخصت ندهد و کما پیش کارها به ترازوی عدل و شمشیر سیاست راست کنند» (همان: ۲۲۴).

منابع و مآخذ:

- ۱- انوری، حسن . (۱۳۷۳)، اصطلاحات دیوانی دوره‌ی غزنوی و سلجوقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲- خواجه نظام‌الملک توسی . (۱۳۶۹)، سیاست نامه، به تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۳- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان . (۱۳۶۴). راحه الصدور و آیه السور در تاریخ آل سلجوق . به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران: امیر کبیر.
- ۴- غزالی، ابوحامد محمد . (۱۳۷۳). احیاء علوم‌الدین . ترجمه‌ی مؤیدالدین محمد خوارزمی . به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی .
- ۵- کلوزنر، کارلا . (۱۳۶۳). دیوان سالاری در عهد سلجوقی . ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: امیر کبیر.
- ۶- لمبتن، آن . (۱۳۷۲) تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران . ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- ۷- نظامی عروضی سمرقندی . (۱۳۶۹)، چهار مقاله، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: امیر کبیر.